

فصلنامه مطالعات سیاسی

سال هشتم، شماره ۳۰، زمستان ۱۳۹۴

صفحات: ۴۶-۲۵

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۷/۷؛ تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۹۴/۹/۲۲

جایگاه خردگرایی انتقادی کارل پوپر در حوزه روش‌شناسی و تناسب آن با پوزیتیویسم

دکتر میرابراهیم صدیق بطحائی*

چکیده

در حوزه شناخت کارل پوپر یکی از بزرگترین فیلسوفان سده بیستم به حساب می‌آید. وی را برجسته‌ترین نماینده فکری «عقل‌گرایی انتقادی یا خردگرایی سنجش‌گر» می‌دانند. روش‌شناسی پوپر که از دل اندیشه‌های او بر می‌آید، بر مبنای اصل ابطال‌پذیری و نقد مستمر و آزاد شکل گرفته است. وی اعتقاد به تکاملی بودن شناخت دارد که همین در نقطه مقابل شناخت کامل قرار می‌گیرد. هدف در نوشتار حاضر، بررسی شناخت‌شناسی و متدولوژی شناخت مورد نظر «کارل پوپر» و نیز بررسی نسبت این نوع شناخت و روش با رویکرد پوزیتیویست‌ها به شناخت می‌باشد. علاوه بر این، مقاله حاضر در پی پاسخ به این دو سؤال است، آیا تلقی پیروان مکتب فرانکفورت از پوپر به عنوان یک اثبات‌گرا صحیح می‌باشد؟ و خردگرایی انتقادی پوپر چه تأثیری در حوزه روش‌شناسی داشته است؟ مقاله نهایتاً به این نتیجه منتج می‌گردد که: روش‌شناسی پوپر ویژگی‌های منحصر به فردی دارد که مشکل بتوان آن را در ذیل یک قفسه دسته‌بندی کرد. روش‌شناسی پوپر نقطه ثقل خود را بر داوری می‌گذارد در حالی که پوزیتیویست‌ها روش جمع‌آوری داده‌ها از طریق تجربه و حس را مورد تأکید قرار می‌دهند. بنابراین تلقی فرانکفورتی‌ها از کارل پوپر به عنوان یک اثبات‌گرا غیرصحیح می‌باشد.

کلید واژه‌ها

کارل پوپر، شناخت، خردگرایی انتقادی، روش‌شناسی، پوزیتیویسم، ابطال‌پذیری.

* عضو هیات‌علمی و استادیار گروه علوم سیاسی، واحد ایلام، دانشگاه آزاد اسلامی، ایلام، ایران e.seddigh@gmail.com

مقدمه

زمانی که پرسش‌گری مورد نقد جدی از سوی کلیسا در قرون وسطی قرار می‌گرفت و عقل انسان به عنوان ابزاری جهت شناخت نامشروع محسوب می‌گردید، علم زمینه‌ای برای پیشرفت نداشت. این مساله با شکل‌گیری عصر رنسانس با تحولات جدی روبرو می‌شود. یکی از مهمترین این تحولات این است که انسان در پی شناخت می‌رود، نه آن شناختی که از سوی کلیسا بر او تحمیل می‌شود، بلکه آن شناختی که از سوی عقل خود در پی آن است. بنابراین دو ساحت همچون شناخت «رنه دکارت»^۱ صورت می‌پذیرد؛ اولین آن وجود «عقل» و یا همان «فاعل شناسا» و دیگری ساحت جهان تحت عنوان «عین» و یا «موضوع شناسایی». از این عصر به بعد شاهد ظهور اندیشمندانی هستیم که از طریق عقل به دنبال ارائه تصویری از عالم واقع بیرونی هستند. دکارت در این راستا دو ابزار «تجربه، مشاهده» و «ریاضیات» را برای دستیابی به واقعیت در نظر می‌گیرد. دیگران نیز مانند دکارت جهت دریافت قواعد عینی از طریق عقل از روش مشاهده و تجربه بیشتر استفاده می‌نمایند. عصر روشنگری از دل این گونه تحولات زاده می‌شود و نمایندهٔ برجستهٔ آن «آگوست کنت»^۲ مباحث روش شناختی را به صورت آکادمیک وارد علوم اجتماعی می‌نماید. کنت معتقد است که می‌توان روش‌های علمی موجود در سایر علوم را در علوم اجتماعی نیز به کار برد. از نظر وی میان پدیده‌های اجتماعی و فیزیکی تفاوت جوهری وجود ندارد، بنابراین می‌توان از طریق همان روش‌ها، پدیده‌های اجتماعی را «مهندسی اجتماعی» نمود؛ یعنی جامعه مانند یک سازه‌ای می‌ماند که می‌توان قواعد درون آن را شناخت. همزمان با آگوست کنت می‌توان نظریات «مانوئل کانت»^۳ را در نظر گرفت. وی که به عقل و عصر روشنگری توجه دارد معتقد است از طریق عقل می‌توان به میزانی از شناخت دست یافت و نه به تمامی آن. در قرن نوزدهم در کنار روش‌های تجربی از روش‌های هرمنوتیک که به دوران هرمنوتیک مدرن معروف است نیز استفاده می‌شود. اندیشمندان پیرو هرمنوتیک معتقدند که هر متن، هنر و پدیده‌ای دارای معانی متعینی در درون آن است که الزاماً می‌توان از طریق علم هرمنوتیک به آن معانی دست یافت. این گروه و به ویژه «دیلتای»^۴ در اواخر قرن نوزدهم (یعنی زمان وقوع انقلاب صنعتی دوم و اوج گرایش به علوم تجربی) از هرمنوتیک جهت نقد علوم

1. Rene Decartes

2. Isidore Auguste Marie François Xavier Comte; (19 January 1798 – 5 September 1857)

3. Immanuel Kant; (22 April 1724 – 12 February 1804)

4. Wilhelm Dilthey; (19 November 1833 – 1 October 1911)

 جایگاه خردگرایی انتقادی کارل پوپر در حوزه

جدید تجربی استفاده نمود. به‌طور خلاصه وی هرمنوتیک را که پیش از این تنها برای تفسیر متون استفاده می‌گردید را وارد روش علوم انسانی کرد. بعدها متفکرینی چون «هایدگر»^۱ و «گادامر»^۲ معنای متفاوتی از هرمنوتیک^۳ ارائه می‌دارند، اما به این اصل که هرمنوتیک بالاتر از علم تجربی که تمامی ابعاد حقیقت را جلوه‌گر نمی‌کند، به دنبال نشان دادن ابعاد حقیقت است، پایبند می‌مانند. در کل به نظر روش هرمنوتیک گرچه گام‌هایی را برای علمی نمودن علوم انسانی بر می‌دارد ولی در واقع روش جدیدی را ارائه نمی‌دارد و نوعی معرفت‌شناسی جدید در چگونگی جمع‌آوری داده‌ها و تفاسیر تأثیرگذار می‌باشد. پس از این، گروهی همچون پوپر^۴ مباحث خاص خود را در حوزه روش‌شناسی مطرح کردند. شناخت پوپر از بسیاری جهات حائز اهمیت است؛ یکی از دلایل اهمیت پوپر این است که وی تعلق خاطر خاصی به هیچ نظام فکری از خود نشان نمی‌دهد و همواره ویژگی انتقادی خود را در نگرستن به مسائل حفظ می‌کند. از دیگر دلایل اهمیت او، بنیان‌گذاری نظام فکری جدیدی است که نظام‌های فکری پیشین را به چالش می‌گیرد. روش‌شناسی ویژه او مانع از آن می‌شود که اندیشمند و یا فیلسوفی خود را تنها فهم‌کننده مسائل جهان بیندارد؛ زیرا همواره هراس آن را خواهد داشت که نظریه‌ای بهتر در ابطال نظریه او عرضه می‌گردد.

 1. Martin Heidegger; (September 26, 1889 – May 26, 1976)

2. Hans-Georg Gadamer; (February 11, 1900 – March 13, 2002)

3. Hermeneutic

۴. سیر کارل ریموند پوپر (Karl Raimund Popper) (۲۸ ژوئیه ۱۹۰۲ - ۱۷ سپتامبر ۱۹۹۴)، فیلسوف علم اتریشی - انگلیسی و استاد مدرسه امور اقتصادی لندن بود. فعالیت نظری پوپر حوزه‌های متنوعی نظیر معرفت‌شناسی، متافیزیک، فلسفه علوم طبیعی، اجتماعی و انسانی، منطق، فلسفه کلاسیک، مکانیک کوانتومی، نظریه تطور، مباحث فرهنگی، فرهنگ و ریاضیات را در بر می‌گیرد. او یکی از بزرگترین فیلسوفان علم سده بیستم به حساب می‌آید و وی را برجسته‌ترین نماینده فکری «خردگرایی انتقادی یا خردگرایی سنجشگر» می‌دانند. پوپر آثار فلسفی و علمی متعددی خلق کرده است که مهم‌ترین آنها عبارتند از: «دو مسأله اساسی نظریه شناخت The Two Fundamental Problems of the Theory of Knowledge»، «منطق اکتشاف علمی The Logic of Scientific Discovery»، «جامعه باز و دشمنان آن The Open Society and its Enemies» و «فقر تاریخگرایی The Poverty of Historicism»، «حدس‌ها و ابطال‌ها Conjectures and Refutations»، «شناخت عینی Objective Knowledge»، «فلسفه و فیزیک Philosophy and Physics»، «آینده باز است The Open Universe»، «در جستجوی دنیایی بهتر In search of a better world» و «همه زندگی حل مسأله است All life is problem solving».

مقاله پیش‌رو در پی دستیابی به چارچوبی مناسب برای فهم «خردگرایی انتقادی»^۱ و یا همان روش «ابطال‌پذیری» پوپر در حوزه روش‌شناسی است. در این راستا این دو پرسش اساسی چراغ راهنمای پژوهش حاضر خواهد بود:

- تلقی پیروان مکتب فرانکفورت از پوپر به عنوان یک اثبات‌گرا صحیح می‌باشد یا خیر؟

- خردگرایی انتقادی پوپر چه تأثیری در حوزه روش‌شناسی داشته است؟

پاسخ موقت به این دو پرسش به این صورت خواهد بود، روش‌شناسی پوپر ویژگی‌های منحصر به فردی دارد که مشکل بتوان آن را در ذیل یک قفسه آ دسته‌بندی کرد. مهمترین گزاره‌ای که باعث می‌گردد پوپر یک پوزیتیویست به حساب آید عدم سخت‌گیری وی در گردآوری داده‌ها است. به عبارتی پوپر با جمع‌آوری داده از طریق تجربه و حس مخالفتی ندارد، بلکه روش‌شناسی‌اش نقطه ثقل را بر داوری می‌گذارد؛ در حالی که پوزیتیویست‌ها روش جمع‌آوری داده‌ها از طریق تجربه و حس را مورد تأکید قرار می‌دهند. بنابراین تلقی فرانکفورتیان از کارل پوپر به عنوان یک اثبات‌گرا غیر صحیح می‌باشد.

۱. اندیشه و ساختار فکری پوپر

کارل پوپر یکی از بزرگترین فیلسوفان علم سده بیستم به حساب می‌آید و آثار زیادی در فلسفه سیاسی و اجتماعی از خود باقی گذاشته است. پوپر تربیت شده مکتب لوتری بود و از دانشگاه وین فارغ‌التحصیل شد (برای مطالعه بیشتر در خصوص بیوگرافی پوپر بنگرید به: (بشیریه، ۱۳۸۳: ۶۰-۵۸؛ Magee, 1973: 1-12).

دوران حیات کارل پوپر مصادف با اتفاقات تأثیرگذار بسیاری است که مشکل بتوان فیلسوفی را پیدا نمود که در طول عمرش تمامی آن‌ها را تجربه کرده باشد. بنابراین بی‌تردید ساختار تفکری پوپر بسیار متأثر از این اتفاقات بوده است و ویژگی انتقادی وی را باید پاسخی به اتفاقات تلخ این دوران دانست. تجربه دو جنگ جهانی با میلیون‌ها کشته، ظهور رژیم‌های توتالیترا^۲ با قدرت سرکوب‌گری منحصر به فرد، میل بسیاری از دولت‌ها و ملت‌ها به مارکسیسم

۱. اصطلاح «Critical Rationalism»؛ به خردگرایی انتقادی، خردگرایی سنجش‌گر، عقلانیت انتقادی بازگردانده شده است.

2. Categories

۳. شوروی استالینی، ایتالیای موسولینی، آلمان هیتلری، ژاپن شینتوئیستی و اسپانیای فرانکووی، از مهمترین رژیم‌های توتالیترا بین دو جنگ جهانی بودند؛ یعنی زمانی که اندیشه پوپر در حال شکوفایی بود.

جایگاه خردگرایی انتقادی کارل پوپر در حوزه

برای دست یافتن به آرمان واهی جامعه بی طبقه، شکل‌گیری نظام دو قطبی، شکوفایی حس استقلال‌طلبی بسیاری از ملت‌ها، فروپاشی نظام دوقطبی و غیره مواردی هستند که پوپر را بر آن داشت که با خردی انتقادی به تمامی این موارد بنگرد و بسیاری از اندیشه‌های غیرانسانی آن را به چالش بگیرد.

پوپر از منظر ضدیت با «آرمان‌شهرگرایی» است که فلاسفه‌ای همچون افلاطون (مدینه فاضله)، هگل (غرب متمدن و نظریه دولت) و مارکس (جامعه بی طبقه) را مورد انتقاد جدی قرار می‌دهد. وی در کتاب جامعه باز و دشمنان آن در بخشی ذیل عنوان «افسون افلاطون»، به بررسی دیدگاه‌های فیلسوف کلاسیک یونان می‌پردازد و از جمله «عدالت‌تام‌گرایی» او را به شدت مورد نکوهش قرار می‌دهد^۱ (Popper, 1966: 216; Keuth, 2005). پوپر همچنین نظریه دولت هگل را اقتدارگرایانه می‌داند. هگلی که دولت را نه به معنای حکومت، بلکه به معنای کل حیات اجتماعی فرض می‌نماید (برای مطالعه بیشتر بنگرید به: سینگر، ۱۳۷۹). در مقابل چنین انتقاداتی، آلترناتیو معرفی شده از سوی پوپر، «جامعه باز» است. از مهمترین ویژگی جامعه باز پوپر، علاوه بر انتقاد (سنجش‌گری) در آن، رقابت آزاد بر سر نظریات علمی و شفافیت در جهت تعالی آن است. جوامع باز نقطه مقابل جوامع بسته و توتالیتریستی است که در آن‌ها به جای رقابت آزاد بر سر نظریه‌های علمی، منظومه کاملی از عقاید ایدئولوژیک و فلسفی حاکم است که ادعای انحصار حقیقت را دارد.

کارل پوپر به ویژه کتاب تأثیرگذار جامعه باز و دشمنان آن را زمانی به رشته تحریر درآورد که مدرنیته و لیبرالیسم از هر سو مورد حمله مخالفان کمونیست، فاشیست و اندیشه‌های رمانتیسیستی قرار داشت. از نظر عینی هم غرب در بحران‌های اقتصادی و سیاسی و نظامی عمیقی گرفتار آمده بود. وی با ارائه اندیشه‌ای عمیق، از یک سو، به نقد مبانی فکری لیبرالیسم چون خردباوری مدرن و پوزیتیویسم^۲ پرداخت و از سوی دیگر تمامی بنیان‌های نظری

۱. پوپر جمله مهمی در تعریف افلاطون از فردگرایی بدین قرار گفته است:

"Plato's Identification of Individualism with Egotism furnishes him with a Powerful Weapon for his Defense of Collectivism".

۲. "تعریف افلاطون از فردگرایی با خودپسندی، او را به یک سلاح قدرتمندی برای دفاع از جمع‌گرایی مجهز کرده است."
 ۲. روش‌شناسی پوزیتیویسم یا اثبات‌گرایی دارای اشکال گوناگونی است، اما آنچه در اغلب پژوهش‌های معاصر به عنوان رویکرد اثبات‌گرا مشهور شده سنت مطالعاتی پژوهش‌های تجربی و کمی است که از اواخر دهه ۱۹۲۰ در عرصه جامعه‌شناسی آمریکایی رواج یافت (سیدامامی، ۱۳۸۷: ۱۹). به‌طور کلی پوزیتیویسم را می‌توان به شاخه‌های، اثبات‌گرایی

اندیشه‌های تمامیت‌خواه را به زیر سؤال برد. پوپر در این کتاب، نظراتش در حوزه منطق و روش‌شناسی علم را در قلمرو نظریه سیاسی و اجتماعی به کار گرفت.

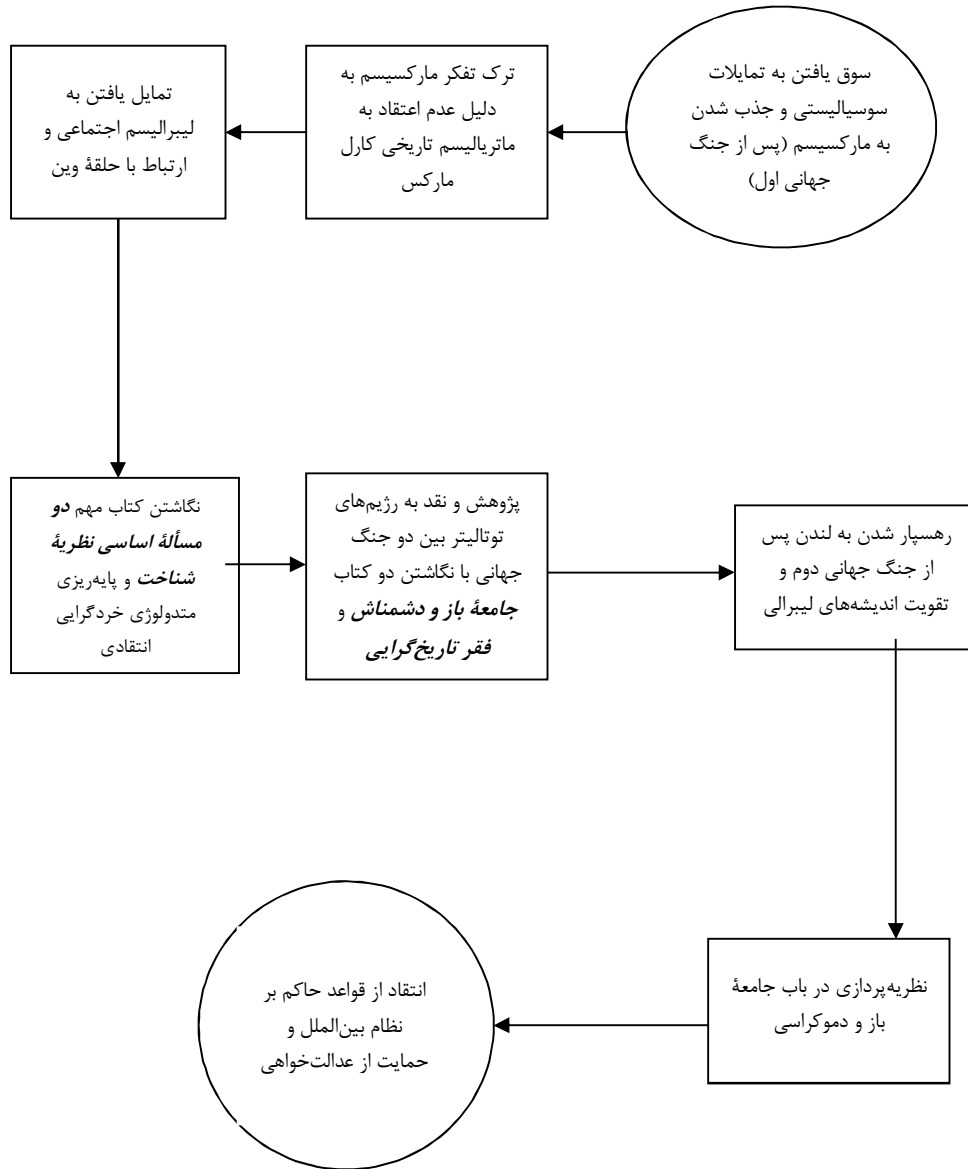
باید اذعان داشت که جامعه باز و دشمنان آن، به تمییز خردباوری انتقادی از خردباوری کلاسیک اختصاص دارد. جایی که در آن پوپر برخی زمینه‌های فکری و فلسفی سلطه‌گری و جامعه بسته را در خردباوری کلاسیک مشاهده می‌نماید و خردباوری انتقادی را که غیریقینی بودن شناخت، خطا باوری و معرفت حدسی^۱ را می‌پذیرد، در برابر آن به عنوان زمینه معرفتی مناسب برای جامعه باز و متکثر تشخیص می‌دهد (آلبرت، ۱۳۷۵: ۲۲). پوپر در این کتاب می‌گوید: «وسوسه این کار قوی است که فقط درباره تشابهات مارکسیسم، یعنی جناح چپ هگلیانیسم، با فاشیسم سخن دراز کنیم. اما به کلی دور از انصاف خواهد بود اگر از اختلافات بین آنها چشم‌پوشیم. سرچشمه فکری هر دو تقریباً یکی است، با این تفاوت که درباره انگیزه بشردوستانه مارکسیسم جای شک نیست. از این گذشته، بر خلاف هگلی‌های جناح راست، مارکس برای به کار بستن روش‌های عقلی در مورد عاجل‌ترین و حادث‌ترین مسائل حیات اجتماعی، کوششی صمیمانه نشان داد..... پژوهندگان امروزی همگی به مارکس مدیون‌اند ولو به دین خویش آگاه نباشند. این حکم به‌ویژه در مورد کسانی صدق می‌کند که مانند من با نظریات وی مخالفند و من کاملاً اذعان دارم که بحث‌ها و عقاید دربارۀ افلاطون و هگل، متأثر از اوست» (پوپر، ۱۳۷۴: ج ۴: ۸۵۸).

باید عنایت داشت که آموزه پوپر در بحث از عقلانیت از ظرافتی برخوردار است که می‌باید مد نظر قرار گیرد. بنابراین وی یکی از نامدارترین فیلسوفان قرن بیستم است که در گستره معرفت‌شناسی، پیشگام دیدگاهی است که آن را خردگرایی انتقادی می‌خوانند و یکی از طرفداران دموکراسی و اندیشه‌های لیبرال است.

اجتماعی (اگوست کنت، سن‌سیمون، ریکاردو، مالتوس، بنتام و میل)، اثبات‌گرایی تکاملی (داروین، ارنست ماخ و پیرسون)، اثبات‌گرایی منطقی (بعد از جنگ جهانی اول در حلقه وین)، اثبات‌گرایی تجربی - انتقادی و اثبات‌گرایی حقوقی تقسیم کرد (حقیقت، ۱۳۸۵: ۱۴۳).

1. Hypothetical

جایگاه خردگرایی انتقادی کارل پوپر در حوزه



سیر مهمترین تحولات اندیشه‌ای کارل پوپر

۲. پوپر و روش‌شناسی

همان گونه که اشاره شد پوپر را برجسته‌ترین نماینده فکری «خردگرایی انتقادی» می‌دانند. پوپر به دلیل کوشش‌هایش در رد روش علمی طرفداران کلاسیک مشاهده / استنباط (اثبات‌گرایان) از طریق پیشبرد روش ابطال‌پذیری تجربی، مخالفت‌اش با دانش برآمده از قیاس و استدلال کلاسیک (ارسطویی-افلاطونی) و دفاع از خردگرایی انتقادی و بنیان‌گذاری نخستین فلسفه انتقادی غیرتوجیه‌گرانه در تاریخ فلسفه دارای شهرت است (Diller, 2002: Vol. II, 123-126). عقل‌گرائی انتقادی از مباحثاتی بود که حول مسائلی پدید آمد که در حلقهٔ وین پیرو نوتجربه‌گرائی مطرح بود. عقلانیت انتقادی به طرفداری از نوعی خطاپذیری مستمر تمایل دارد. بدین معنا که اعتقادات انسانی نمی‌تواند ملاک حقیقت تلقی شود، چرا که معرفت بشری ذاتاً خطاپذیر است. از نظر پوپر علم ما دانش (معرفت) نیست. ما نمی‌دانیم، تنها می‌توانیم حدس بزنیم (Corvi, 1997: 128).

از منظر پوپر، روشی وجود دارد که می‌شود آن را به صورت «روش یگانه فلسفه» توصیف کرد، ولی آن تنها به فلسفه اختصاص ندارد، بلکه روش یگانه هر بحث عقلی و استدلالی است و بنابراین در علوم طبیعی نیز همچون فلسفه به کار می‌رود. روشی که او در نظر دارد عبارت است از: بیان روش یک مسأله و مورد آزمایش قرار دادن نقادانهٔ همهٔ راه‌حل‌های گوناگون پیشنهاد شده دربارهٔ آن (ن. ک به: پوپر، ۱۳۸۴ ب).

بنابراین نقطه نظر روش‌شناسی پوپر در باب جستجوی حقیقت قابل تأمل است. به نظر پوپر، حقیقت به صورت عینی وجود دارد و هدف اصلی انسان باید جستجوی مستمر آن در فرآوندی پایان‌ناپذیر باشد. پوپر شناخت را به دو بخش تقسیم می‌کند: (۱) شناخت ذاتی‌گرایانه؛ وی بر این عقیده است که شناخت ذاتی‌گرایانه توضیحی نهایی از امر مورد شناخت است و شناخت از طریق ذات آن امر به دست می‌آید. او اشاره می‌کند که بهترین و در واقع کاربردی‌ترین نظریه‌ها برای به دست آوردن شناخت آنها هستند که به شناخت «ذات‌ها» و به عبارتی «ماهیت ذاتی» اشیاء و یا امر مورد شناخت که در قالب گزاره‌های مبنایی در می‌آیند، می‌پردازند (پوپر، ۱۳۷۵: ۱۳۱-۱۲۰)؛ (۲) شناخت افزارگرایانه؛ از نظر پوپر شناخت افزارگرایانه را می‌توان همچون این نظر صورت‌بندی کرد که نظریه‌های علمی چیزی جز قواعد محاسبه (یا قواعد استنتاج) نیستند و اصولاً دارای همان خصلت و خصوصیت قواعد محاسبهٔ علوم کاربردی

هستند. البته نقطه شکست افزاری‌گری از نظر پوپر جایی است که نتوان اختلاف میان قواعد و نظریات را در ترازهای زبان علم و شناخت بیان کرد (پوپر، ۱۳۷۵: ۱۳۷).
پوپر نقطه آغاز شناخت را تجربه و حواس چهارگانه صرف نمی‌داند. وی موضوعی را با نام «انطباق» مطرح می‌کند که می‌توان دلیل عدم اعتقاد به روش‌های تجربی صرف را فهم کرد. به نظر او همه جانداران می‌توانند به کمک حواس خود نسبت به محیط پیرامون شان در کوتاه‌مدت و یا بلندمدت و به شکل تجربی شناخت به دست آورند؛ اما نکته این است که علیرغم کوتاه‌مدت و بلندمدت بودن دریافت اطلاعات از محیط پیرامون، انطباق‌پذیری ژنتیکی موجودات در درازمدت به دست می‌آید. به عبارتی دیگر، اگر چه در زمانی کوتاه، موجودات نسبت به محیط پیرامون شناخت به دست می‌آورند اما این شناختی قابل اتکا و تعمیم نخواهد بود.

بدین ترتیب وی با گریز از ابزار صرف تجربی پوزیتیویست‌ها برای شناخت، شناختی را مورد عنایت قرار می‌دهد که سهم زبان در آن بسیار مهم است. زبان نقش محوری در تکامل دانش و معرفت بشر بازی می‌کند. پوپر زبان و نقش آن را به دو مورد توصیفی و استدلالی (برهانی) تقسیم‌بندی می‌کند (پوپر، ۱۳۸۴ الف: ۴۵). وی می‌گوید برای اینکه به انطباق علمی در نظریات برسیم باید از ابزاری به نام زبان استفاده کنیم. وظیفه زبان صورت‌بندی زبان‌شناسانه نظریات است و این امکان را به ما می‌دهد که در مسیر آزمون و خطا با حدس و ابطال به نقد و انتقاد از یافته‌های نظری بپردازیم (پوپر، ۱۳۸۴ ب: ۷۹).

پوپر در پاسخ به این پرسش که حقیقت چیست؟ ضمن تأیید تعبیر کانتی از حقیقت، یعنی «انطباق شناخت در برابر ایستا» می‌افزاید: «نظریه یا گزاره‌ای حقیقی است که توصیف آن از چگونگی امر، با واقعیت منطبق باشد». از نظر وی، به اندازه اظهارنظرهای درست و حقیقی، اظهارنظرهای نادرست و غیرحقیقی وجود دارد. او در کتاب سرچشمه‌های دانایی و نادانی، به گفته نظریه‌پردازانی می‌پردازد که حقیقت را دارای خصلت آشکار بودن و یا آشکار شدن آسان می‌دانند. وی با رد آن، اظهار می‌دارد که ایده آشکار شدن حقیقت تأثیر وحشتناکی در گسترش خشونت و تعصب‌ورزی دارد (پوپر، ۱۳۷۹ ب).

۱. برای مطالعه بیشتر آرای پوپر در خصوص کانت و همچنین راه‌حل‌های ارائه شده از طرف وی برای مشکلات کانت در علوم طبیعی و اجتماعی مراجعه کنید به: (پوپر، ۱۳۸۴ پ) و (Etzrodt, 2004: 118-120).

بر این اساس است که کارل پوپر شناخت را جستجوی حقیقت می‌داند، جستجویی پر وسواس برای یافتن نظریه‌هایی عینی، واقعی و توضیح دهنده. این یکی از محوری‌ترین تفاوت‌های پوپر و پوزیتیویست‌ها است که همواره در پی قطعیت در علم هستند. از دید وی، جستجوی حقیقت را نباید با جستجو برای رسیدن به یقین و قطعیت یکی گرفت و باید میان آن دو تفاوتی دقیق قائل شد. کارل پوپر با مطالعه نظریه تکاملی داروین و نوعی الگوسازی از آن در صدد است تا بتواند شناخت و روند پیشرفت آن را با نگاه تکاملی همسو سازد. نگرشی که مدل زیربنایی آن به عنوان نظریه شناخت تکاملی کاملاً برگرفته از نظریه تکامل داروین و نتایج حاصل از آن است. برای پوپر، حقیقت‌های نامطمئن و یا گزاره‌های حقیقی که ما آنها را غیرحقیقی می‌انگاریم وجود دارد، اما یقین و قطعیت نامطمئن وجود ندارد. درست به همین دلیل ما باید در پی نزدیک‌تر شدن به حقیقت عینی باشیم و تلاش برای دستیابی به یقین را رها کنیم.

شناخت ما در گستره پر صلابت‌ترین دانش‌ها مانند علوم طبیعی، فرضیات و حدسیاتی است که با نظریه‌های تازه‌تر و درست‌تر ابطال پذیر می‌باشد. از همین رو باید درهای آن همواره به روی نقد و تجدیدنظر گشوده باشد و از بوته آزمایش و در تضارب با حدسیات مخالف و رقیب، سر بلند بیرون آید. به عبارت دیگر می‌توان تصریح کرد که قوانین شناخته شده طبیعی از نظر پوپر، چیزی جز توصیفاتی با بالاترین درجه احتمالات نیست. وی یادآور می‌شود که نظریه‌های علمی ما صرفاً حدس‌ها و فرضیه‌هایی موفق ولی موقت‌اند و بنابراین برای همیشه محکومند، حدس و فرضیه باقی بمانند. بنابراین از دستاوردهای عمده نظریه علم پوپر یافتن پاسخ برای معضل استقراء در علم است که از زمان دیوید هیوم^۱ تردیدی اساسی در بنیان علم تجربی ایجاد کرده است (بشیریه، ۱۳۸۳: ۶۰). تا زمانی که ما به دنبال یقین و قطعیت باشیم، به اثبات نظریه و بنابراین استقراء نیز نیازمندیم اما اگر بپذیریم که علیرغم میل به یقین و قطعیت، راهی برای رسیدن به آن نداریم، می‌توانیم از استقراء و تلاش برای اثبات صرف‌نظر کنیم. لذا روش ما در شناخت علمی نمی‌تواند چیزی جز روش سنجش‌گرانه و نقدی باشد: روش کشف و از میان بردن خطا، در خدمت جستجوی حقیقت و در خدمت خود حقیقت. پوپر در رد استقراء همچنين برهان می‌آورد که ما از طریق مشاهده نیست که به نظریه علمی می‌رسیم، بلکه عکس این روند صادق است: یعنی اینکه ما اول صاحب فرضیه‌ای می‌شویم و

1. David Hume; (7 May 1711 – 25 August 1776)

سپس از طریق مشاهده تلاش می‌کنیم آنرا ارزیابی کرده، به سطح نظریه‌ای علمی ارتقاء بخشیم. اما خصلت این نظریه علمی، نه در اثبات پذیری که در ابطال‌پذیری آن باقی می‌ماند. اگرچه اثبات قطعی هیچ نظریه کلی‌ای امکان‌پذیر نیست می‌توان آن را ابطال کرد و این بدین معناست که می‌توان آن را آزمود. این همان چیزی است که معمولاً از آن به عنوان اصل ابطال‌پذیری یاد می‌شود. از این رو، نقد و نقادی^۱ ابزاری جهت رسیدن به نظریه‌ای بهتر در فرآیندی تکاملی خواهد بود. بنابراین روش علمی حقیقی، پوپر اصرار می‌ورزد، که فرآیندی مداوم از حدس و ابطال است: «راهی که در آن دانش پیشرفت می‌کند، به خصوص دانش علمی ما، با پیش‌بینی ناموجه (و ناحق) به وسیله گمان، به وسیله راه‌حل‌های آزمایشی برای مشکلاتمان و به وسیله حدس» (Dykes, 1999: 6).

طبق دیدگاه ابطال‌پذیری^۲ پوپر «پیش‌گویی از جریان تاریخ بشری با روش علمی و یا هر روش استدلالی دیگر غیرممکن است» (پوپر، ۱۳۵۰: ۱۰). پوپر تصریح می‌کند که نظریه ابطال‌پذیری او در علم، تفاوت وی را با علم‌گرایان آشکار می‌کند، چرا که آنان به مرجعیت و اقتدار علم گردن می‌نهند، در حالی که وی هیچ‌گونه مرجعیت و اقتداری را نمی‌پذیرد.

بنابراین چه موقع می‌توان گفت که یک نظریه علمی از نظریه دیگر بهتر است؟^۳ پوپر این‌گونه پاسخ می‌دهد که، از آنجا که علم فعالیتی انتقادی است، ما فرضیه‌های خود را معروض نقد و پرسش قرار می‌دهیم تا خطاهای آنها را کشف کنیم. در واقع با نقادی نظریه‌ها و حدس‌های خودمان است که می‌توانیم امیدوار به کشف اشتباه و خطا و از میان بردن آن باشیم. بنابراین نظریه‌ای از نظریه پیشین بهتر است که اولاً قادر باشد تمام مسائلی را که آن فرضیه توضیح داده از نو توضیح دهد، ثانیاً برخی خطاهای فرضیه پیشین را آشکار کند و ثالثاً در مقابل آزمایش‌ها و سنجش‌هایی که فرضیه پیشین مقاومت و صلابت لازم را نشان نداده، مقاوم‌تر و پرصلابت‌تر باشد. ابطال‌ناپذیر بودن ویژگی خوب برای یک نظریه محسوب نمی‌شود بلکه در روش‌شناسی پوپری، عیب آن است. بر این اساس است که کارل پوپر روش خود را روش آزمون و خطا می‌نامد و یادآور می‌شود که هدف چنین روشی چیزی نیست جز یافتن خطاها و حذف نظریه‌های نادرست و غیر علمی. طبعاً هر فرضیه‌ای که در مقابل ابطال خود مقاومت

1. Criticism

2. Falsification

۳. پوپر همواره بر این نکته تأکید داشته است، «یک مسأله بد و یک حدس خطا به مراتب بهتر از هیچ است» (پوپر، ۱۳۷۹: ۲۷۹).

طولانی‌تری نشان دهد و پایدارتر بماند، از صلابت علمی بیشتری برخوردار و به حقیقت نزدیک‌تر است. در آخر باید در یک جمله گفت که، «خردگرایی انتقادی» در مرکز روش‌شناسی و تفکر سیاسی پوپر قرار دارد.

۳. مکتب انتقادی فرانکفورت و خردگرایی انتقادی پوپر

هر پژوهش‌گر و اندیشمندی همواره در برخی حوزه‌ها مورد نقد و پرسش قرار می‌گیرد. پوپر نیز از سوی برخی مکاتب و حوزه‌های علمی و فلسفی مورد انتقاد قرار گرفته است. اگرچه پوپر سال‌ها به عنوان پوزیتیویست منطقی^۱ به حساب می‌آمد، اما در واقعیت امر، وی از جمله مهم‌ترین منتقدین این مکتب بوده است. وی در زمان عضویت در حلقه^۲ وین در پی رسیدن به حد فاصلی بین علم و متافیزیک و سپس علم و شبه علم بوده است. در واقع منطق اکتشاف علمی پوپر در انتقاد از پوزیتیویسم محسوب می‌شود (خرمشاهی، ۱۳۷۸: ۱۰۷-۱۰۵). ولی با این وجود وی از سوی مکتب فرانکفورت^۳ نه به عنوان پایه‌گذار روشی جدید در حوزه شناخت بلکه به عنوان یک پوزیتیویست مطرح است. مکتب انتقادی فرانکفورت در دهه‌های اخیر با نقد اثبات‌گرایی و عقل‌گرایی انتقادی، روشی نو در علوم انسانی عرضه کرده است (حقیقت، ۱۳۸۵: ۴۵).

شناخت و ابزار شناخت جایگاه ویژه‌ای در روش‌شناسی پوپر ایفا می‌نماید. شاید عمده‌ترین نقطه تلاقی پوپر و پوزیتیویست‌ها در منابع معرفت و شناخت باشد. وی در کتاب حدس‌ها و ابطال‌ها؛ رشد شناخت علمی^۴ خود منابع معرفت و شناخت را به نقل از اندیشمندان مکتب پوزیتیویسم، مشاهده، ملاحظه و معرفی می‌کند و در مکتب عقل‌گرایی از شهود عقلانی روشن و متمایز نام می‌برد (پوپر، ۱۳۷۵: ۳۴). در واقع در نگاه کارل پوپر، تجربی‌گری بیکن^۵، لاک^۶، بارکلی^۷، هیوم و میل^۸ سرچشمه معرفت و شناخت و دانش را مشاهده و ملاحظه می‌داند، در

۱. پوزیتیویسم منطقی (Logical Positivism): نامی است که بلومبرگ و هربرت فایگل در سال ۱۹۳۱ به مجموعه‌ای از افکار حلقه^۲ وین پیشنهاد داده بودند (برای مطالعه بیشتر مراجعه کنید به: خرمشاهی، ۱۳۷۸).

2. Frankfurt School

3. Conjectures and refutations: the growth of scientific knowledge

4. Francis Bacon; (22 January 1561 – 9 April 1626)

5. John Locke; (29 August 1632 – 28 October 1704)

6. Sir Henry Barkly; (24 February 1815 – 20 October 1898)

7. John Stuart Mill; (20 May 1806 – 8 May 1873)

صورتی که مکتب قاره‌ای شهود عقلانی و یا همان عقلی‌گری دکارت، اسپینوزا^۱ و لایبنیتس^۲، اندیشه‌های روشن و متمایز را منبع شناخت و دانش می‌دانست. هر چند مشاهده و عقل هر یک نقش مهمی برای ایفا کردن دارند، هیچ کدام را نمی‌توان سرچشمه و منبع مطلق معرفت دانست (پوپر، ۱۳۷۵: ۳-۴).

از طرفی طبق نظر پوپر پیش‌فرض‌ها، پیش‌داوری‌ها، تعصبات علمی، آمال و امیدهای مشاهده‌گر بی‌تأثیر در شناخت او نخواهد بود. بنابراین همواره به میزانی امکان اشتباه و خطا وجود دارد. از این رو است که امکان جامع و مانع بودن شناخت و معرفت بشری در مکتب خردگرایی انتقادی، رد می‌شود. از اینجا به بعد است که بر اساس معرفت تکاملی، پوپر قدم در جایی می‌گذارد که حدس و ابطال در آن نقش کانونی دارند. به عبارتی بهتر، شناخت از راه حدسیات و ابطال آن، منبع شناخت به حساب می‌آید. حدسی که در ابتدا نشانه‌ای از خصلت غیر یقینی حقیقت و واقعیت است که با حدسیات دیگر ابطال و قابلیت بهبود و تکامل می‌یابد. قابل ذکر است که پیروان مکتب فرانکفورت نیز بسیار مورد نقد کارل پوپر قرار داشته‌اند. عمده‌ترین نقدهای پوپر بر این مکتب در بخش نخست مقاله «خرد یا انقلاب؟» ایشان ذکر شده است. اعضای مکتب فرانکفورت به ویژه تئودور آدورنو^۳ در حالی بسیار وامدار مارکس و هگل^۴ هستند، که پوپر هم با مارکسیسم و هم با هگلیانیسم بسیار مخالف است. بدگمانی پوپر در مورد آدورنو و مانهایم^۵ ریشه در آنچه که نظرش درباره مکتب تاریخی نهفته است، دارد، که در این زمینه شکی نیست. اش بسیار شبیه عرفان در مسیحیت می‌باشد (Fuller, 2003: 158). پوپر در خصوص آدورنو معتقد است، «اما تا آنجایی که بدبینی آدورنو، بدبینی فلسفی است، محتوای فلسفی‌اش تهی است. آدورنو آگاهانه با روشن‌نویسی مخالف است». از نظر پوپر نظرات هورکهایمر^۶ نیز که به نظریات انتقادی موسوم شده، تهی است (Keuth, 2005: 246-247). هورکهایمر، به واقع، بدون استدلال و در دفاع از واقعیات تاریخی، امکان اصلاح به اصطلاح «نظام اجتماعی» خودمان را رد می‌کند. این امر معادل آن است که گفته شود: بگذارید نسل

1. Baruch de Spinoza; (November 24, 1632 – February 21, 1677)
2. Gottfried Wilhelm Leibniz; (July 1, 1646 – November 14, 1716)
3. Theodor W. Adorno; (September 11, 1903 – August 6, 1969)
4. Georg Wilhelm Friedrich Hegel; (August 27, 1770 – November 14, 1831)
5. Karl Mannheim; (March 27, 1893 – January 9, 1947)
6. Max Horkheimer; (February 14, 1895 – July 7, 1973)

کنونی رنج ببرند و از پای درآیند، زیرا همه آنچه از دست ما بر می آید آن است که زشتی‌های عالمی را که در آن زیست می‌کنیم آشکار سازیم، و بارانی از ناسزا بر ستمگران، بر «بورژوازی» نثار کنیم. این کل محتوای به اصطلاح نظریه نقدی مکتب فرانکفورت است (پوپر، ۱۳۷۹ الف: ۱۵۸-۱۵۷).

۴. ارزیابی ابطال‌پذیری پوپر و روش‌شناسی پوزیتیویسم

اوج شکوفایی پوزیتیویسم در دهه ۱۹۴۰ و سلطه بر سایر روش‌های علمی و پیوند میان علم و سرمایه که سبب سلطه خرد ابزاری در جوامع مدرن گردید، همراه با ظهور رژیم‌های سیاسی توتالیتار در قرن بیستم و در قلب اروپای مدرن و فاصله گرفتن حکومت‌های لیبرال از رسالت اصلی خویش یعنی آزادی، موجب ظهور و تداوم انتقادات مهمی حتی از سوی متفکران مدرن و طرفداران لیبرالیسم با هدف نجات مدرنیته و دموکراسی، که از هر سو مورد حمله واقع شده بود، گردید (Kurelić, 2000: 123-124). از جمله این نقدها می‌توان به «خردگرایی انتقادی» پوپر اشاره نمود که مبنای نظری جامعه باز او قرار گرفت. در واقع پوپر با فهم شرایط و مقتضیات تحمیلی زمانه، به نقد مبانی فکری لیبرالیسم چون خردباوری مدرن و پوزیتیویسم پرداخت. در ذیل تفاوت روش‌شناسی پوپر و روش‌شناسی پوزیتیویستی را ذکر می‌نماییم:

- یکی از بدیهی‌ترین تفاوت‌های روش‌شناسی پوپر و پوزیتیویسم در این است که پوزیتیویست‌ها بر تصدیق فرضیه‌ها تأکید دارند، به عبارتی آنان بر اصل تصدیق‌پذیری تجربی به‌عنوان محک تردیدناپذیر علم اصرار دارند، در حالی که پوپر بر امکان نداشتن آن اصرار می‌کند و مفهوم ابطال‌پذیری را به مثابه نشانه اصلی گفتمان علمی عرضه می‌دارد (سیدامامی، ۱۳۸۷: ۲۹-۱۷).

- پوزیتیویسم فرض خود را بر این گذاشته که معناداری گزاره‌ها به قابلیت تجربه آنها مشروط است، در حالی که بر اساس خردگرایی انتقادی، مقام داوری را باید از مقام گردآوری جدا کرد. به عبارتی، در پوزیتیویسم گردآوری مهم‌تر از داوری و در خردگرایی انتقادی داوری مهم‌تر از گردآوری است (حقیقت، ۱۳۸۵: ۴۵).

- از نظر پوزیتیویست‌های منطقی در طرز نگرش تحقیقی نسبت به طبیعت، دریافته‌های حسی، معلومات اولیه‌اند و بنابراین حکم واقعیت بی‌واسطه دارند. در حالی که در نگاه پوپر، حقیقت / واقعیت و شناخت موقتی هستند و تنها به عنوان حدسیات اولیه محسوب می‌شوند که امکان ابطال آن همواره از سوی یک حدس و یا فرضیه رقیب جامع‌تر و مانع‌تر وجود دارد.

- طبق آموزه‌های پوزیتیویست‌ها شناخت از راه تجربه و حدس می‌تواند به شناختی ثابت و مدلل تبدیل شود. به عبارتی معرفت و شناخت قطعی در پوزیتیویسم قابلیت امکان دارد، در صورتی که، خردگرایی انتقادی به طرفداری از نوعی خطاپذیری مستمر تمایل دارد. بدین معنا که اعتقادات انسانی نمی‌تواند ملاک حقیقت تلقی شود، چرا که معرفت بشری ذاتاً خطاپذیر است. پوپر معتقد است که فهم و شناخت از جهان اطراف‌مان به معنی علم ما در آن زمینه نیست، بلکه به معنی ایجاد فرضیه‌ای قابل ابطال است (پوپر، ۱۳۷۵). بنابراین علم عبارت است از حدس‌هایی که هنوز رد نشده‌اند (Popper, 2002). در واقع، پوپر اصرار دارد که هدف از علم حقیقت است؛ و استدلال می‌کند که تحقیقات علمی می‌تواند فعالیت منطقی را با توجه به این هدف نشان دهد، البته اگر آن در امتداد خطوط پوپری انجام شود (Lipton, 2005: 1263). بدین طریق او «معرفت تکاملی» را که نزدیکی به حقیقت را می‌جوید، مطرح می‌کند.

- پوپر بر خلاف پوزیتیویست‌های منطقی آنچه را که از لحاظ تجربی آزمون‌پذیر نیست لزوماً فاقد معنا نمی‌داند بلکه صرفاً آن را در بیرون از دایره معناداری «علمی» به حساب می‌آورد. برای مثال گزاره «خدا وجود دارد» معنادار است اما اثبات حقیقت و صدق آن در بیرون از توانایی روش علمی قرار دارد.

- روش‌شناسی پوپر در مقابل تاریخی‌گرایی قرار دارد. در واقع تغییرات انقلابی روابط اجتماعی جایی در روش‌شناسی وی ندارد. به همین دلیل پوپر به دنبال بدیهیات جامعه، آن هم به طور تدریجی است نه به دنبال خیر کامل از نوع انقلابی. تاریخی‌گرایی به دلیل اینکه معتقد است تاریخ یک غایت، جهت و قانون‌مندی مشخصی دارد، مورد نقد تند پوپر قرار می‌گیرد (Etzrodt, 2004: 117-118). نظریات اجتماعی مبتنی بر تاریخی‌گری نیز بر این مبنا، چارچوب ذهنی از پیش تعیین شده‌ای که مانع از آزادی اندیشه می‌گردد و به صورت جبر تاریخی عمل می‌نماید، در تیررس انتقادات پوپر قرار دارد.

- پوزیتیویست‌ها حد فاصل میان علم و متافیزیک / علم و شبه‌علم را معناداری در قبال بی‌معنایی گرفته بودند. این مساله حل مشکل نمی‌کرد، بلکه نقل مشکل می‌کرد. یعنی نقل اشکال می‌شد به این که برای بی‌معنا یا با معنا بودن به معیاری دیگر نیاز است. اینجا بود که تحقیق‌پذیری را پیش آوردند و مرادشان از تحقیق‌پذیری همان اثبات‌پذیری گزاره‌های مشاهداتی بود. ولی مآلاً این تعبیر دیگری از معیار سنتی استقرائیشان (طرفداران صحت استقراء در علم) بود. یعنی تفاوت ماهوی بین مفهوم استقراء و تحقیق‌پذیری در کار نبود؛ اما

طبق معیار پوپر، علم، استقرایی نبود. استقرا اسطوره‌ای بود که هیوم آن را ابطال کرد (خرمشاهی، ۱۳۷۸: ۱۰۳-۱۰۱) (See; Keuth, 2005: 12-30).

۵. نقدهایی بر اندیشه و روش‌شناسی پوپر

- روش‌شناسی پوپر گر چه در ساختار شکنی فلاسفه‌ای که تا پیش از او فکر می‌کردند تنها فهم‌کننده جهان و هر آنچه مربوط به فلسفه علم بود، هستند؛ ولی باید اذعان داشت که «خردگرایی انتقادی» و «ابطال‌پذیری» پوپر چیز زیادی به روش‌شناسی نیفزوده است. اینکه حدس و فرض بهتر می‌تواند جای حدس و فرض پیش‌بنشیند، سخن جدیدی نبوده است و بسیاری از مکتب‌های متدولوژیک به آن واقف و اذعان دارند.

- پوپر به عنوان یکی از واپسین نظریه‌پردازان مدرنیته، خود را سخنگو و تنها فهم‌کننده مدرنیته قلمداد می‌کند و بدین خاطر خود را در مقام دفاع از مدرنیته و دستاوردهای آن قرار می‌دهد. در حالی که انتقادات وی بر پیکیرهٔ رمانتیسم، فاشیسم و کمونیسم وجه غالب نظریه‌پردازی وی را تشکیل می‌دهد که به اعتقاد بسیاری از نظریه‌پردازان این سه بخشی از مدرنیته و یا به عبارتی مولود نامبارک مدرنیته محسوب می‌شوند. هورکهایمر و آدورنو، در «دیالکتیک روشنگری» نشان داده‌اند که فاشیسم، بر خلاف ادعای لیبرال‌ها و استالینیست‌ها، شکلی از خردگرایی نیست، بلکه شکل عقلانی دارد (رهبری، ۱۳۸۵: ۱۰۳).

- از سوی دیگر، «عقلانیت» به عنوان کلیدواژه‌ای مهم در اندیشهٔ پوپر، تعریف محدودی از آن را شامل می‌شود و یا حداقل بسیاری از نظام‌ها و اندیشه‌های مولود عقلانیت، در اندیشهٔ وی به عنوان نظام‌ها و اندیشه‌های عقلانی به حساب نمی‌آیند. برای مثال نظام‌های توتالیتار و بسته همچون فاشیسم که از نظر بسیاری از نظریه‌پردازان از جمله هورکهایمر و آدورنو نوعی از عقلانیت را پشت سر خود دارند، در عقلانیت انتقادی پوپر به عنوان نظامی خردگرایز مورد حملهٔ عظیمی از نقدها قرار می‌گیرد. مساله عقلانیت پوپر با عنایت به توجه ویژهٔ او به سنت به اندازه‌ای مورد انتقاد است که حتی وی از سوی نظریه‌پردازان علوم سیاسی و اجتماعی به ویژه ادموند بُرک به «ضد عقل‌گرایی»^۱ متهم است (Popper, 1972: 120-121).

1. Anti-Rationalist

- در حالی که پوپر به شدت بر نسبی‌گرایی و شکاکیت می‌تازد، خود نظریه‌ای ارائه می‌کند که یک پای در نسبیت دارد؛ اینکه شناخت تدریجی حاصل می‌شود و معرفت به تدریج به تکامل می‌رسد خود نوعی از نسبیت است.

- کارل پوپر موضع واضح و روشنی در نوع شناخت‌شناسی پوزیتیویستی ارائه نمی‌دارد. از یک سو شناخت کامل را رد می‌کند که به حقیقت منتهی می‌گردد به شناخت تدریجی پای می‌فشارد که حدسیات را ارائه می‌دارد که با آمدن حدسیاتی در رد آن، کامل و به حقیقت نزدیک می‌گردد، در حالی که حدس غالب که سال‌ها مورد چالش قرار نگرفته است، وضعیت نامشخصی پیدا می‌کند. به عبارتی، اگر در سال ۱۶۹۷ یک سیاح اروپایی به نام ویلیام ولامینگ^۱ موفق نمی‌شد در استرالیا یک قوی سیاه را مشاهده کند (Prevos, 2005: 3)، وضعیت مشاهده عینی تعمیم یافته «همه قوها سفید هستند» در طی سالیان چه می‌شد؟

- با اینکه پوپر نظریه‌ها را محصول آزمون و خطا می‌داند نه محصول انباشته شدن مشاهدات ناشی از تراکم داده‌های تجربی (پوپر، ۱۳۸۴ الف: ۲۰۳-۲۰۲)؛ اما به نظر این موضوع پاسخ روشنی به ایرادی که فرضیه‌ها و نظریه‌ها و در کل افزایش شناخت انبوهشی بر سازگاری وی وارد می‌کنند، نیست.

- شیوه‌های تجربی - پوزیتیویستی در شناخت از این منظر که نابخردانه هستند مورد نقد جدی پوپر قرار می‌گیرد ولی اینکه پوپر در مقام ارائه راهکاری در پوشش این نقد بتواند شیوه جدیدی را مطرح کند، ناتوان است. به عبارتی وی از یکسو نگرش عقلانی را در پرتو تجربه و مشاهده به تحلیل می‌نشیند و از سوی دیگر توجیهی عقلانی برای برتری نظریه «عقلانیت» خود ارائه نمی‌کند. در واقع به نظر این مهمترین پارادوکسی است که پوپر در نظریه‌پردازی خود در آن گرفتار می‌شود.

- پوپر در نظریه‌پردازی در بسیاری از موارد جانب اعتدال را نگاه نمی‌دارد و همواره از آن طرف بام می‌افتد. قرار دادن بسیاری از نظریه‌پردازان همچون هراکلیتوس، افلاطون، هگل، میل، مارکس و غیره در ردیف و بردن آن به پای گیوتین تاریخ‌گرایی، از جمله این موارد است.

1. Willem de Vlamingh

- اعتقاد پوپر بر مونیسم متدولوژیک (روش واحد ابطال‌پذیری) مانع از فهم و ادراک کامل از فلسفه علم می‌گردد. وی جملات علمی را از جملات کاذب افتراق نمی‌دهد بلکه روش علمی را از روش غیرعلمی افتراق می‌دهد.

نتیجه‌گیری

مساله شناخت و راه‌های دستیابی به شناخت، موضوعی است که از دیرباز ذهن فلاسفه و اندیشمندان را به خود معطوف داشته است. کارل پوپر نیز به زعم خود به واکاوی مسئله شناخت پرداخته و متدولوژی‌ای بر آن مترتب شده است که مبنای آن «خردگرایی انتقادی» و ابزار آن «ابطال‌گرایی» است. در واقع از نظر وی، کار روش‌های علمی - تجربی اثبات قواعد قطعی نیست. پوپر معیاری را وارد علم می‌نماید تحت عنوان «ابطال‌پذیری». این بدین معنا است که گزاره‌هایی که قطعی به نظر می‌رسند قابلیت ابطال شدن را دارند و پویایی علم نیز از این مسیر صورت می‌پذیرد. این نظریات وارد علوم اجتماعی می‌گردد و تکامل می‌یابد. به هر حال نظریات پوپر طرفداران و منتقدان پروپا قرصی دارد. نباید همچون لسناف (لسناف، ۱۳۸۷) پوپر را چنان جایگاه دهیم که فلاسفه پیشین زیر سؤال برونند و نه همچون داوری اردکانی (داوری اردکانی، ۱۳۸۴) چنان بر پوپر بتازیم که تمام اندیشه و افکارش زیر سؤال رود. از منظر نگارندگان این نوشتار بهترین راه شناخت پوپر از طریق «خردگرایی انتقادی» خود اوست؛ بدین معنا که رویکرد انتقادی به مباحث وی کلیدراهی برای فهم روش‌شناسی و اندیشه اوست.

در مقام منتقد پوپر در نهایت باید به این پرسش پاسخ دهیم که جایگزین خردگرایی انتقادی پوپر چیست؟ پاتریک رُباتوم از دانشگاه‌های ادینبورگ و بریستول معتقد است که پاسخ دروغ در انتخاب شرایط مشکل تاریخی به عنوان نمونه بارز است (Rowbottom, 2006: 49).

کوتاه سخن، تنوع در مکاتب فلسفه علم مانع از گزینش تنها یک روش و به کنار نهادن سایر روش‌ها می‌گردد. اختلاف و مناظره در باب استقراء، قیاس، روش اثباتی، هرمنوتیک، انتقادی و غیره از زیبایی‌های فلسفه علم است که مطالعه آن را جذاب می‌نماید.

جایگاه خردگرایی انتقادی کارل پوپر در حوزه

مقایسه روش‌شناسی کارل پوپر و پوزیتیویست‌ها

موضوع	کارل پوپر	پوزیتیویست‌ها
عنوان متدولوژی	خردگرایی انتقادی (یا عقل‌گرایی سنجش‌گر)	پوزیتیویسم (تجربه‌گرایی)
گفتمان مسلط متدولوژی	ابطال‌پذیری	اصل تصدیق‌پذیری تجربی
نحوه گردآوری داده‌ها	حدس، زبان، تجربه (با در نظر گرفتن اصل انطباق) و سایر متد	آزمایش، تجربه و حس
اولویت روش‌شناختی	داوری داده‌ها	گردآوری داده‌ها
توجه به فرضیه و حدس رقیب	زیاد	کم
تعریف از علم	فرضیات و حدسیاتی که ابطال نگشته‌اند ولی امکان ابطال آن هر زمان وجود دارد (اصل ابطال)	آن پاسخی که از طریق چند بار آزمایش و تجربه به نتیجه یکسانی منتهی گردد (اصل استقراء)
اعتقاد به شناخت	اصل خطاپذیری مستمر (معرفت و شناخت موقت)	شناخت ثابت و مدال
اعتقاد به معرفت	معرفت تکاملی	معرفت (تجربی) کامل
نقطه نظر در خصوص تاریخی‌گرایی و انقلابی‌گری	عدم اعتقاد قطعی به تاریخی‌گرایی و انقلاب	اعتقاد به تاریخی‌گرایی تجربی

فهرست منابع

الف) منابع فارسی

آلبرت، هانس (۱۳۷۵). «عقل‌گرایی انتقادی»، ترجمه رحمان افشاری، نشریه کیان، سال ششم، شماره ۳۱. آمادئوس نوترنو، مارک (۱۳۸۶). مجموعه فیلسوفان غرب؛ کارل پوپر، ترجمه محمد سعیدی مهر، تهران: رویش نو.

آشنی الوندی، ابراهیم و اکبری دهقی، مجید (۱۳۸۷). «کارل پوپر و برداشت تکاملی از شناخت»، پژوهش‌های فلسفی، سال ۵۱، شماره ۲۰۵، پاییز و زمستان.

فصلنامه مطالعات سیاسی؛ سال هشتم، شماره ۳۰، زمستان ۱۳۹۴

- بشیریه، حسین (۱۳۸۳). تاریخ اندیشه‌های سیاسی در قرن بیستم (لیبرالیسم و محافظه‌کاری)، چاپ پنجم، تهران: نشر نی.
- پوپر، کارل ریموند (۱۳۸۴ الف). شناخت عینی؛ برداشتی تکاملی، ترجمه احمد آرام، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- پوپر، کارل ریموند (۱۳۸۴ ب). منطق اکتشاف علمی، ترجمه سید حسین کمالی، ویراسته عبدالکریم سروش، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- پوپر، کارل ریموند (۱۳۸۴ پ). میدانم که هیچ نمی دانم، ترجمه پرویز دستمالچی، تهران: انتشارات ققنوس.
- پوپر، کارل ریموند (۱۳۸۱). جهان‌گرایی‌ها؛ دو پژوهش درباره‌ی علیت و تکامل، ترجمه عباس باقری، تهران: نشر و پژوهش فرزانه روز.
- پوپر، کارل ریموند (۱۳۷۹ الف). اسطوره‌ی چارچوب؛ (در دفاع از علم و عقلانیت)، ترجمه علی پایا، تهران: طرح نو.
- پوپر، کارل ریموند (۱۳۷۹ ب). سرچشمه‌ی دانایی و نادانی، ترجمه عباس باقری، تهران: نشر نی.
- پوپر، کارل ریموند (۱۳۷۵). حدس‌ها و ابطال‌ها؛ رشد شناخت علمی، ترجمه احمد آرام، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- پوپر، کارل ریموند (۱۳۷۴). جامعه باز و دشمنان آن، ترجمه عزت‌الله فولادوند، تهران: انتشارات خوارزمی.
- پوپر، کارل ریموند (۱۳۵۰). فقر تاریخی‌گری، ترجمه احمد آرام، تهران: انتشارات خوارزمی.
- حقیقت، سید صادق (۱۳۸۵). روش‌شناسی علوم سیاسی، قم: انتشارات دانشگاه مفید.
- خرم‌شاهی، بهاء‌الدین (۱۳۷۸). پوزیتیویسم منطقی، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- داوری اردکانی، رضا (۱۳۸۴). سیری انتقادی در فلسفه‌ی کارل پوپر، چاپ دوم، تهران: مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر.
- رهبری، مهدی (۱۳۸۵). «محدودیت‌های پژوهشی جامعه باز کارل پوپر»، فصلنامه تخصصی علوم سیاسی، شماره چهارم.
- سیدامامی، کاووس (۱۳۸۷). پژوهش در علوم سیاسی (رویکردهای اثبات‌گرا، تفسیری و انتقادی)، چاپ دوم، تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق (ع).
- سینگر، پیتر (۱۳۷۹). هگل، ترجمه عزت‌الله فولادوند، تهران: انتشارات طرح نو.
- لسنایف، مایکل هری (۱۳۸۷). فیلسوفان سیاسی قرن بیستم، ترجمه خشایار دیهیمی، تهران: نشر ماهی.

(ب) منابع انگلیسی

- Corvi, Roberta (1997). **An Introduction to the Thought of Karl Popper**, London & New York: Routledge.
- Diller, Antoni (2002). "Constructing a Comprehensively Anti-Justificationist Position", in: Ian Jarvie, Karl Milford and David Miller, **Karl Popper: A Centenary Assessment Selected Papers from Karl Popper 2002, Metaphysics and Epistemology**, Volume II.
- Dykes, Nicholas (1999). "Debunking Popper: A Critique of Karl Popper's Critical Rationalism", **Reason Papers**, No. 24.
- Etzrodt, Christian (2004). "Combined Methodology of the Natural and Social Sciences", **Ritsumeikan Social Sciences Review**, Vol. 40, No. 1.
- Fuller, Steve (2003). **Kuhn vs Popper; The Struggle for the Soul of Science**, London: Icon Books Ltd.
- Hodgson, Geoffrey M. (2007). "Meanings of Methodological Individualism", **Journal of Economic Methodology**, Vol.14, No. 2.
- Jacobs, Struan (2009). "Tradition in a Free Society: The Fideism of Michael Polanyi and the Rationalism of Karl Popper", **Tradition & Discovery: The Polanyi Society Periodical**, Vol. 36, No. 2.
- Keuth, Herbert (2005). **The philosophy of Karl Popper**, London: Cambridge University Press.
- Kurelić, Zoran (2000). "Can a Popperean be a Multiculturalist?", **Politička Misao**, Vol. xxxix, No. 5.
- Lipton, Peter (2005). "The Medawar Lecture 2004 The truth about Science", **Science and Truth**, No. 360.
- Magee, Bryan (1973). **Popper**, London: Fontana Books.
- Popper, Karl (1966). **The Open Society and Its Enemies**, London: Routledge & Kegan Paul.
- Popper, Karl (1972). "Towards a Rational Theory of Tradition", **Conjectures and Refutations**, London: Routledge & Kegan Paul.
- Popper, Karl (2002). **All Life is Problem Solving**, London: Routledge.
- Prevos, Peter (2005). "Origins of Modern Philosophy: The Problem of Induction", Available at: <http://prevos.net/ola/induction.pdf>.
- Rowbottom, Darrell P. (2006). "Kuhn versus Popper on Science Education: A Response to Richard Bailey", **Learning for Democracy**, Vol. 2, No. 3.

